



با سلام
موضوع : ماءِ معین (آبِ روان و گوارا)

زمانیکه انسان قدم به این جهان میگذارد، به طور ذاتی به سرچشمهٔ آبِ زندگی متصل است و جریانِ این آبِ روان هست که موجبِ رشد و شکوفاییِ چهار بُعدش می شود. این حالت را در همهٔ کودکان می توان مشاهده کرد. آنها سرشار از طراوت، سرزندگی و بازیگوشی هستند. هیچ اتفاقی برای آنها جدی نیست. دائماً درحالِ خندیدن و بازی کردن اند. شادیِ بی سببِ آنها نشان می دهد که به مرکزِ عدم و کاریزِ اصلِ چیزها متصل اند و از غمِ همانیدگی ها فارغ.

حبّذا کاریزِ اصلِ چیزها

فارغت آرَد از این کاریزها

مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت ۳۵۹۶

مولانا جریانِ برکاتِ زندگی را به چشمهٔ آب یا کاریز تشبیه می کند. چشمهٔ آب از یک سو به مبدا و سرچشمهٔ آب مربوط می شود و از سویِ دیگر به مقصدِ آب. مبدا همیشه ثابت است یعنی آبِ روان هر لحظه از زندگی جاری می شود اما چرا به ما که مقصد هستیم، نمی رسد و با سپری کردنِ روزهایِ کودکی و بزرگترشدنمان، دیگر جریانِ آبِ زندگی را در وجودمان احساس نمی کنیم؟

مولانا در داستانِ کرّه اسب، مادرش و نگهبانان اسب که در دفتر ششم از بیت ۴۲۹۲ آورده شده، جوابِ این سوال را می دهد.

در این داستان اسبی را مثال می زند که با کرّهٔ خود بر سرِ چشمه ای مشغولِ خوردنِ آب بودند. نگهبانانِ اسب دم به دم، سوت می زدند و می خواستند بدین وسیله به اسب ها بگویند که آب بخورند.

می شُخولیدند هر دم آن نفر

بهرِ اسبان که هلا هین آب خور

مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت ۴۲۹۳

شُخولیدن به معنای فریاد زدن است.

کره اسبی که پیش از شنیدن سوت، به طور طبیعی آب می خورد، همینکه صدای سوت را می شنید سر از آبشخور بر میداشت و به این طرف و آن طرف نگاه می کرد. مادرش می پرسد: چرا سر از آب برمی داری و نگران می شوی؟

آن شُخولیدن به کره می رسید
سر همی برداشت و، از خور می رمید

مادرش پرسید کای کره چرا
می رمی هر ساعتی زین استقا؟
مثنوی معنوی، دفتر ششم، ابیات ۴۲۹۴ و ۴۲۹۵

کره اسب می گوید: از صدای سوت این نگهبانان ترس برم می دارد. مادرش در جواب می گوید تا جهان بوده و هست از این آدم های مزاحم وجود داشته اند ولی تو کاری به این صداها نداشته باش و کار خودت را انجام بده، چراکه اینان با این کار دارند عمر خود را هدر می دهند.

گفت مادر: تا جهان بوده ست از این
کار افزایان بدند اندر زمین

هین تو کار خویش کن ای ارجمند
زود، کایشان ریش خود بر می کنند
مثنوی معنوی، دفتر ششم، ابیات ۴۲۹۸ و ۴۲۹۹

پس آن چیزی که انسان را از آب زندگی که به صورت فطری در حال خوردن آن بود، دور کرده، هیاهو و سر و صدای این جهان است. جهانی که انسانها را تشویق به همانیده شدن می کند و هر لحظه بر طبل همانیدگی ها می کوبد و می خواهد دیگران را نیز به دنبال خودش راه بیندازد. نگهبانان اسب می تواند نمادی از مربیان کودک باشد که مسئولیت تعلیم و تربیت او را به عهده دارند اما چون خودشان، من ذهنی و همانیدگی هایشان را نشناخته اند و به عشق زنده نشده اند، کودکان را به فضای پر تلاطم ذهن که جایی پر از درد، شک و تقلید است، می اندازند و شروع می کنند به ایرادگیری از کودکان.

در این داستان، آگاهی مادر کره اسب مانع می شود تا او به شک و تقلید بیوفتد. در مورد انسان نیز اگر راهنمایان او در ابتدای زندگی بذر آگاهی و عشق را در دلش بکارند، به دام سوت زدن های جهان بیرون نخواهد افتاد ولی

اگر اینطور نبوده یا نیست، آگاهی عارفانی چون مولانا و انسان های زنده و بیدار به زندگی، نجات بخش بشریت است. آنها کوشیده اند تا توجه بشر را از سوت زدن های بیرون به سکون و سکوت درونی اش هدایت کنند. این افراد که به چشمه آب حیات متصل اند، انسان ها را از مُردن در ذهن نجات می دهند.

نک منم ینبوع آن آب حیات
تا رهانم عاشقان را از ممات
مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۴۲۸۹

ینبوع به معنای چشمه آب است.

مولانا در ادامه داستان می گوید که ما نیز باید مانند آن کره اسب به آب خوردن مشغول شویم و از آب خرد و عشق عرفا که جاری شده است، سیراب شویم و به انتقادها و طعنه های دیگران توجهی نداشته باشیم. و در این رابطه به آیه ۵۴ سوره مائده اشاره می کند که می فرماید:

«پیکار کنند در راه خدا و نهراستند از ملامت ملامتگران.»

ما چو آن کره هم آب جو خوریم
سوی آن وسواس طاعن ننگریم

پیرو پیغمبرانی، ره سپر
طعنه خلقت همه بادی شمر
مثنوی معنوی، دفتر ششم، ابیات ۴۳۱۸ و ۴۳۱۹

پس نتیجه میگیریم که آب هوشیاری حضور درون هر انسانی هست، فقط انسان ها باید با تسلیم و فضاگشایی و همکاری با کن فکان زندگی، از دل همانیدگی ها که چون سنگ خاره سفت و سخت شده است، آب روان و گوارای زندگی را بیرون بکشند.

هرکس که یابد این رشد، زان قند بی حد او چشد
مانند موسی برگشتد از خاره او ماء معین
مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۸۰۰

با سپاس فراوان
سمانه از تهران